

۱۰۷۴



مؤسسه ۱۳۰۲

شماره دفتر

۹۸۹۷

۷۱۱

اسم کتاب

مؤلف

موضوع

کتابخانه مجلس شورای ملی
گنجینه خط
مکتب خطی
در دست
ایمانیه

کتابخانه مجلس شورای ملی
۴۷ - ۳۳

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۷ - ۶۴۳

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: کوثر فی سطر
مؤلف: محمدرضا عسکری
موضوع: تاریخ
تألیف: در معرفت اجداد اسلام

بازدید شد
۱۳۸۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

بسم الله الرحمن الرحيم
 و اما قصه بزرگوار عصیم : تئیس و پاس بی اندازد و بی کس صغیر و چهره
 بازدارد کائنات بجز اهر توایت و سیارات آراسته داشت و کر و صیغ
 حکمت خیز را تقیب و دور مسم کو اکب در بازار روزگار اردان گردانید عید
 و در ج سیاه پهلو دور سرد گرد کنج سیمنه عارف لذمه رف پاک خشت
 حکیم و جوهر چنان یک رافعه آهشی و هو آب خاک بیمونه دور دور از واج
 این ان عظیم اشن و هجرت زمان و دور و دست که شنان تا بجه
گاه بجه آند مسیر عده جهاد را بسجده اند لغوی و کهنه اند پای
کون ف دور در مستقیم بنده نور مشتی خاک و دور خاک که دین مجدد
 و سجده خاک که دین بده در مستقیم بای نور مشتی خاک که دین مجدد

است چشمنده با خاک راه برابر سخت عالم لایزاله شمع کافور صبر
از شعله آفتاب روشن که دایره دگر بگردان از چرخ آسمان کوکب متحرک
و غریب که در جبهه خورشید فروزش نقش بر آب زده در خفا صدف شده
و نقش فروزش کنج بگلک و در زمره نخلین بزیارت **بخت** فزاید
آب در صلب سجده : در کف بر پیشانی از مجسمات که : در خمر زده
در سبزه کمر : از شمع که روشن شد : در ده پسته و شاد فزاید
مسفلون و جبهه و پسته تو کیمی از شمع و یک فلا در بلب که در جبهه
در دین با جنت سر و دست از قهر بحر عین کثرت استخراج نموده خلطه
سوزناکه از غش و دود از قدم نقش بر آتش و در آج یافت با کیمیا
در جبهه و درین دایره : در آغ البحر خلطه خسته از دایره اوزان صلی
احاط فرود آمد که مسند شمس و اعقاب خیم دولت و ثروت از فضا
فراخ پهن سر جهان ناله گزیده به آواز دایره و خود استوار گردانیده
فراتر از آفاق نه پایه افلاک بگرفت و در آغ پخش از فزود خاک برین
الکة کثرت جاکت و در روضه و در اندیش جهان سیر از نسیم بزمی

بسبب بود و اگر مرکب در مرکب است مستقیم صورتی باشد مانند
 دوفان باشد و آنچه مرکب است مستقیم صورت بود و اگر دوفان صورت
حفظ میسر و تقزیه و تخمیس و تولیه مندر و اجناس و حرکت از یاد
 فطن تواند بود ان مرکب است و اگر از این جوهر بسبب فطن تواند بود
 جوهری دیگر بود است بود و اگر بسبب تقزیه و تخمیس و تولیه مندر
 تواند بود جسم معدنی بود جسم معدنی چهار قسم است ذائب و جرد
 مخ و مرکب از جمله جسم معدنی با قویتر از مرکب است و ضعیف از مرکب و
 از مرکب منطبق است یا غیر منطبق و ضعیف از مرکب است یا محکم است
 و طبعه سهولت باشد زجاج یا غیر شود بواسطه و سبب در دست باشد که بر
 در پنج اولی قسم است و ثانوی قسم دوم و سوم و چهارم و چهارم
 و بر او قسم اولی نه کرده و چهارم به این جوهره که جسم دوم و دانسته
 اینست شده و بگوهر از این است و بعد از آنکه از این پنج حلاوت
 باشد اگر ان بواسطه مصداق بر حوت منقعه شده و بعضی بواسطه و سبب در
 غیر منقعه باشد و از جهت عدم نفوذ و این بعضی جسم دوم و دانسته فایده

دارند و ان جوهر را و اگر مرکب است بعد از اصلاح بسیار است
 انفعال یافته و منقعه شده و بگوهر سر تر از این بواسطه آنکه در مرتب جرد
 منقعه نماند و اگر فایده فطن غرض از این جوهر انفعال اجزای است
 از خود که مرکب است بخلاف بعضی منقعات و در که از ان جهت اینست
 و ان جمله را و اگر اصلاح است مانند شرب و زشت در بعد از اصلاح
 الطیف به ان و به بواسطه بر حوت انفعال یافته و منقعه میسر از سر شده و
 و به زشت در سر از اینست است با العبد منقعه میسر و آنچه که را است
 استمال بر عینه و اگر چه جسمی در او در حوت بعضی جسم دوم و دانسته
 بنفیس و در حلاوت نه که است و ان جوهر را و اگر است است بواسطه
 حرارت اینست شده و جوهر را و تولیه و جرد و از انست اجزای است
 اکنون بر فیس بعد از ان بر حوت است و انکه یافته و جرد و جرد
 منقعه بر فیس با جوهر است نه پس میسر بر فیس است به اذنه و سبب در
 بود و غیر معلوم و بر فیس بر یک که بر است منقعه میسر و سبب در
 از اینست و اگر است باشد بر دو و مختلفه تا اگر که کرده است و سبب در

و عاقبت سفید و پاک و صاف باشد از انشراح است و نقره متولد
شود و اگر در کبریت قوت ضعیف نماید به جوهر کبریت یا به دیگر در قوت قوت
به نخی سر و صفت شود و اگر کبریت پاک و مشبه به الحی لطفه با لایحه قوت شود
شود و اگر کلید و اصل از کبریت عاقبت و اگر منفعه و بهیسه از آن صفت مخلوط
باشد این نقره بنزد و اگر عاقبت ماده مخلوط ضعیف به اسرار و بهیسه
و بر لایحه ضعیف عاقبت لایحه و اسرار بر استوار و حکم نیت و به انکه کبریت
از ترکیب نیت و کبریت جوهر سر و سر از این جوهر در نیت باشد
بالبعض است و در آن است چنانچه فن و صفت شود و بهیسه که مرکب از
نیت و کبریت اندکی نقره نیت بر نیت نیت نیت نیت و لایحه
و شبنم ابو نیت در آن نیت بیان که و کبریت نیت و در دست نیت
قلب حقیقی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و صفت است نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
کننده نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
لاکن قوت عقل نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

جوهر در موهن عاقبت با زهر حجر معدن مخصوص نیت با جی شفاف نیت
لفظ در زهر موهن عاقبت با زهر سنگ معدن مخصوص نیت لایحه نیت نیت
اول در زهر انرا موهن و لایحه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت **فصل اول** در صفات نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و از نیت استخوان است و از کبریت آب در نیت نیت نیت نیت نیت نیت
که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و کبریت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
است نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
سرخ نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

کتاب

از حسن تا زیارت اهرم مرزانه و نیز بیت در انواران کبریا مرزانه
چشمه بیست و شش و ملاح چشمه سالاد لاله از اصف اف به غبال عید میرزانه
چشمه از چشمه اهرم برودن ره سخت الغراب در ره که نبد فخر اندازد
صفه سوراخ نمرودان که در مغرب و در دروازه چشمه استمال کن
غراب اول چشمه ان که هر دو تر است انکه اوله و در بستر گویند و غلاب
در بیت عدد در اصف کمره ان متغیبت و آنچه در غراب و هم مرزانه
و آنچه در غراب یک سوم مرزانه چهار صد و آنچه در غبال چهارم مرزانه یکصد
و پنجاه و آنچه در غراب پنجم مرزانه یکصد و آنچه در غراب ششم مرزانه یکصد
و پنجاه و آنچه در غبال هفتم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غراب هشتم
مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال نهم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال
غراب دهم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال یازدهم مرزانه یکصد و پنجاه
و آنچه در غبال دوازدهم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال سیزدهم مرزانه
یکصد و پنجاه و آنچه در غبال چهاردهم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال
پانزدهم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال شانزدهم مرزانه یکصد و پنجاه و آنچه در غبال

استخراج از بحر چنانکه مذکور است کذب این رای است بعد از
 در هر منجر در هر صد نصف وضع تمام نیست بجز کمال و بسیار
 است که هم استخراج او باشد و اگر بعد از آن تفهیر حسن و بسیار
 آن کنند مانند بیهوده و بعد از اتصال به هر چه کمال به رخا که در آن
 و نصف است او را بیک کوه و او را هم تمام حاصل شود و استخراج مال
 بود که تا هر قدر ممکن نمون است و تا که در هر یک آن
 نمون است و نزدیک صد مذکور است و از نقص اهداف آن
 مال تیسر بهر بشود از اول ماهین تا آخر ماه اول و زمان رسیدن
 آن بیک به پانزده قسم در هر یک است استخراج صد از آن
 کرد بعضی بر آنست و در ماه استخراج توان در با سال توان
فصل ششم در تفسیر ضایع و حسن و اصف لای که کس که
 از آن است و بیک کیفیت وزن کمر بهر ضایع و بعد از آن
 و کمر بهر و کمر در یک غیر در دی ثابت و باید است در یک
 و در هر سبج الزوال که و او در و اترل است و در هر یک

الفی که با او فرستاده باشد تمام محله بود و بسبب قصد و
 نمون تا آنکه نایه اول و در شب رنگ رنگ و صفه دورا نمون
 که در منبده باشد و بعین تحریف خراب بود و در میان آن
 یا قسیده است و بعین نقد و اند در زمان سبب و در هر یک
 چنانچه در فسخ نقد و در نصف بهر و آن بیک نقد و در هر یک
 بعین در این زمان و در وقت در آن زمان است و در هر یک
 بعین و اگر نقد در میان و آن باشد یا کس که در هر یک
 و در هر یک که منبده است و در هر یک و در هر یک
 که در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
 شود و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
 و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
 و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
 و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک
 و در هر یک و در هر یک و در هر یک و در هر یک

مسیحیت برادر جناب در شسته تقویم کشیده و از اسناد انوار
 که از این انحصار جوهر فرقت جوهر است مقصد میجوید که
 در خروج به مثل لذت و شغال مسیح صید است مقصد فرقت که گفت
 اگر این در بنم زانفت لیس با نفع و لذت جناب در **فصل چهارم**
فصل پنجم مرد در این با در طلب است و خود را در آن حره سوداگر دارد
 از یک دل تقویت نماید و اگر خون از کمر ظاهر باز دارد چنانچه از وی
 پیاپی بر نه روشنی چشم را در در کف و اگر مسوم در سینه باز رخ کار
 نافع **فصل ششم** در بیان امور **مضی اندک کیفیت** **فصل هفتم** در بیان
 انشراح در این شوه و اگر مریدان محوم و وقف در محلی غناک در
 دلالت او را بهر کف و از بهر ترشتر مانند فرستاد و کافور و عطر
 او با در آن او را زبان است و او را حکاک با کشید خوش خراشیده
 و خسته کف و نه و صند او به عرق و نه و نه و سر که خسته در
 شوه و تقیر ناک و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 در صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به

نایب اول دوم علاج و اصلاح بزغال نیاید قسم سوم
 علاج بهر لیس اگر دکت او برادر است جوهر ان در شسته
 طریق زانم توان که کف او را در شسته و بهر خب نه در شسته
 شسته نایب ناز و نه و بهر کف در شسته و صفا در به و صفا در به
 و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 قه و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 ضعیف بگویند و بهر کف در شسته و صفا در به و صفا در به
 مقصد سخن نفع در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 این شسته و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 و بهر کف در شسته و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 بگویند در شسته و صفا در به و صفا در به و صفا در به
 انقلاب باید و اگر تقیر در به و صفا در به و صفا در به

جهان دانه فرستاده کرده ز اهرن سنبل و هبه اشته در سکن
 بزره که نه که انواع بوقیت متحرک است درج است هر سکن مرکت
 مرکت است از سنبل شیر ایشک برق حایر که باره که سیکر است
 ایشک که که گاه در صدف گرفته ان همان فوسر و فرج برشته سیکر
 که در اهرن سیر با ان کشته است به سبب سبک بزره را در دره که
 مختص است در دره سبک باره سبک بوقیت در کت یک متحرک
 بر لب سبک در دفع عین کمال غیر عزت بر تاج حسن چهل سبک
 کشیده باشند در خنجره سبک که در تاج در ان کت یک متحرک
 مختلف است فلا متحرک در خنجره سبک که در تاج در ان کت یک متحرک
 صنف و جدا رنگ که در تاج در سبک مرآت بر سبک ان بزره
 بر بعضی را کت ف هر نحو در این جزیره انواع بوقیت بر ان لایحه
 لیکن جبهه از لایحه اعلا و در تاریخ سبک و سبک کت یک متحرک
 در شش نه فریه سبک سبک سبک در طهر ان در جزیره کت یک متحرک
 در عرض ان که درجه است در دینه هبیه با سبک ان در دینه کت یک متحرک

و بعضی

کیفیت وجه ان جهان به در سبک مرآت و سبک نام در تاج در ان کت یک متحرک
 در کان که که بوقیت متحرک است در تاج در ان کت یک متحرک
 در تاریخ که که بوقیت متحرک است در تاج در ان کت یک متحرک
 سبک ان زمان سبک سبک ان در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 که که در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 ان هندوستان غیر که در اهرن کان با قوت است بر ان قوت
 سبک سبک دانه و لایحه سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 و در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 سبک سبک رنگ سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 و لایحه سبک سبک ان در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 و بعضی ترجیح بر دانه در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک ان در دینه سبک سبک
 و حسن اصناف کت یک متحرک سبک سبک سبک سبک سبک سبک

و شکسته باشند و خواص نوح ای تو را و الا ختم بلا صفت
 منع الا سلام **فصل پنجم در معنی بافت و معنی آن** **نوعیکان بافت**
 پنج گونه میباشند یک سببه شصت است که از آنکه گویند و هم است
 که جوهر بافت غوطه شده باشد بر مثال جوهر بر سبده رنگ
 و قسم با مصلوح با مصلوح بنام سوم آن است که بر بافت
 نقطه یا سببه باشد و از سببه دان بود و مصلوح این قسم به آن
 در بافت را بیشتر عطف کنند اگر نقطه را زیر شود فهو لملو و اگر را
 نشود بافت را سوراخ گشته چنانچه شصت بر هر نقطه باشد چهارم
 در جبهه بافت فرجه بود و ب آن فرجه که در فم تراب باشد
 و این قسم منقطع است در آنکه بافت را سوراخ کنند بر وجه
 که لغت بر نهاده و آنچه در فرجه باشد بر دهن انداخته شده
 کردن است و در حین نمون بر که بافت را شش در رنگ و صورت
 از اینگونه و مکرر مکرر و چنانچه در فصل دوم تقدیم بدین فرجه
 اصلاح این قسم است شکسته زنده که در اصل نقطه بر این

بافت باینکه باشد و آنکه شکسته زنده از نور حسیه لذیب باشد
 و بافت در گزیده باشند دوم میباشند تا زنده و که در بافت بصفت
 باشد و قشر آن که از شش بافت در گزیده شش یک و اگر آن است
 شش به زنده است و اگر بافت در گزیده شش به زنده است و لا شش
 شش به باشد در میان زنده باشد و دیگر شش تا زنده بر دهن شود
 در شکسته شش بر دهن و اگر بافت که بر دهن بر شش باشد و لا
 در شش بر شش شش در دهن از دهن شش شش در بافت شش
 شش شش و چنان بافت زنده اگر چه که در شش که زنده شش
 از معنی اول بر دهن و بافت سرخ را که شش حسن و شش
 و اگر چه در دهن ال باشد شش و اگر که سببه باشد
 شش و شش بافت است و مصلوح بافت در حین از زنده
 شش است که شش در دهن در دهن شش بافت در دهن شش
 بافت و مصلوح در دهن شش **بسم الله الرحمن الرحیم فصل اول در**
 آن از دهن شش شش شش شش شش شش شش شش

یک سال در شیشه مجهر س داشت بعد از آن هیچ صفت چشم
فصل پنجم در معنی ب بود برترین ز معنی اختلاف رنگ در آنجا
 حاکمان چشم که گویند عبر دیگر است و جوهر غریب باشد رنگ
 با فک در بر آن میخند باشد با حاکم از سن بر سر نشسته باشد
 و چشم اکثر آنست از مردم مستور و غریب و مروج است اگر قطعه مجهر بود
 مروج باشد عجب بود و بعضی جوهر بر آن تصویر را در شیشه
 و قی در مردم در آن باشد عجب تر شد و اگر بر مردم زرد اندک
 عجبی باشد بر آن رنگ و قدر ریزش را با درخت خوشتر است
 و در آن باشد تا بید شود و طریقی جلاد ز معنی است و کیلا با تو
 جلاد است بر جرح سر بعد از آنکه آنجا بر جرح است و نرم گوشت
باب چهارم در زبرد فصل اول در معنی حکیم ابو نصر فایده بسیار
 از حکما بر آنست و زبرد لغت ز معنی است و جنبه عینه است
 و بعضی گویند بر آنست و جنبه ملائمه است و از معنی لطیف و صغیر
 و آنست در رنگ آن سه نوع است و زبرد زبرد است

از جبهه ضعیف که زبرد زبرد است و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
و کیفیت رنگ آن کان زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 ضعیف حرارت بینی در جسم و نقصان در رنگ بیدار شود و حسرت
 خلعت ز معنی زبرد زبرد است و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 و در آن مرصع زبرد زبرد است و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 در میان است از جبهه فایده بسیار و در شیشه که در آن فایده است
 واقع است و در آن از جبهه فایده بسیار و در شیشه که در آن فایده است
 استخراج میکنند و معنی بر آنست و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 و زبرد زبرد است و این کلام مرید قول بعضی است که گفته اند که
 ایشان را که سلطان عظیم است که زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 است و در القومین در طب است و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 بعد از رسیدن و چون دیده و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 بطور جالب و اختلاف غریب و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است
 عطف به آنست و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است و زبرد زبرد است

و انواع ندرجه و فیه ان در برجه مندرک کفر برین فیه و
و شرف در طرات باشد و نیم دوم از جنین در صلیح کینه
در معرض تقویم آورده **فصل چهارم** در بیان چنانکه در میان درجه
چنانکه در شمرده اند و فیه ان بیان آنکه اند و بعضی از طرات
بر آنست که اکثر در نظر بر تقویم است **و پنجم** در بیان فصل اول

[illegible]

از الکس را از امور مختلف المهرت چنانچه انوار آن در سطح بر
قابض ضرر که مغایر او باشد بآن نوسر و نوح میراث باشد و حکم
همین است که در اعزب سید در دیه ال باین خوانده میکنند
نمیکنند از آنکه از جلا کنند بر منبر بر نه و فرقی میان الکس و اسب و کما
ان است در الکس در نایب از زخم و اسب و نایب نایب باشد **فصل**
در بیان الکس و کما که هر دو از نوح و نوح شریف کسر هندوستان دره
واقع است که مقعر آن دره است از شت بامت با مقعر ^{ان}
و عور محبت میکند و قعر آن از غایت پست با مرکز فک کف
زیر منبر میزند فک عمیق یعنی آن منبر سه و نقس و قعر در دره
و جوانب آن قدم میزند و قعر در دره کما الکس است در ^{ان}
و نوح آن ما دان اسب بر پیش قدم متوطن اند و بیک حمله
بلکه بیک نظر چنانچه در کتب طریقه اند فک فک سبب الله بر ^{ان}
و چنانچه طریقه شونت مزاج متوطنان و کما سه مو و مصلحت با یکدیگر
و صلا کشت به اندرون مرند از نه و قطع الکس بر آن سبب

و نوح آن با سرعت سبب الکس که در آن سبب زمین نشین
دارند استخراج لحوم می نمایند و در آن نوح مرند از نه و قطع الکس
مرند و جمیع مرند کما که در کور لعه از نوح و سبب قطع الکس
میتوان نفس در آن نوح مرند و سبب و اگر آنچه مرند سبب
با مقدر و سبب و قعر یک سبب در مرند و بعضی مرند و الکس در
با قوت نوح مرند از سبب سبب مرند و الکس در نوح
و بعضی مرند و کما قعر لعه مرند نایب از نه و اگر لعه مرند
شود در دره مرند و نوح مرند با سبب الکس که در لعه مرند
مقرط البقا و یا به در دره مرند و نوح مرند **فصل** ^{در}
وقت م ^{فصل} ^{در} ^{ان} الکس است و چنانچه در نوح مرند
آب سبب با برف بر در نوح سبب و بر مرند نایب با برف در
خود مرند و نوح مرند در کما الکس مرند و نوح مرند
به نایب و بعضی مرند و نوح مرند از نوح مرند و نوح مرند
نفس مرند و نوح مرند و نوح مرند و نوح مرند

فقط در وزن قیاس هر دو در دنیا است از این جهت است که سختی کنی
 که در حجم سبب حکمت را تابه که اندک در آن است که سبب را برده اند
 هر دو است و بعد از این سبب را در دنیا است که در آن است که سبب را برده اند
 و هم از هر دو است که اندک در آن است که سبب را برده اند
 نیم مثالی است قیمت آن چهار برابر قیمت قطعه مسو بود
 آن باشد **فصل چهارم در کیفیت** اگر سبب را در آن است که در آن است
 و خود در آن اگر چه اندک باشد و اگر قطعه الکس پنجو که در آن
 و خود این باشد و اگر بر همان باشد از صرح مفروض باشد
 بیکت فرشته و اگر الکس سبب را با در آن دندان مزج شده در دندان
 رنگت دندان با کعبه که اندک است و اگر بر شکم سبب نه بخش شکم
 فست و مسوده را نافع بود و اگر در الکس بر سبب است که در آن
 سوادخ اجماع سبب و لهن و فو لاده ان کار کزیت توان که باب
 ششم در بیان **الفصل اول در کیفیت** عین الله جوهر مرئوف است
 به حرارت و در هر قطعه سبب را در آن است که سبب را برده اند

نکرده و نسبت است به خود در آن است که در آن است که سبب را برده اند
 جوهر مذکور را یکی از آن که سبب است که در آن است که سبب را برده اند
 مثلا که جوهر را یکی است بین آن که سبب است که در آن است که سبب را برده اند
 کند و اگر در آن است که سبب را برده اند که سبب را برده اند
 اب نکرده و حرکت او اندک و جد است و در آن است که سبب را برده اند
 بحسب قیاس است و در آن است که سبب را برده اند که سبب را برده اند
 الهی است که در آن است که سبب را برده اند که سبب را برده اند
و در آن که سبب را برده اند که سبب را برده اند که سبب را برده اند
 یعنی که در آن است که سبب را برده اند که سبب را برده اند
 خود به لذت سبب را برده اند که سبب را برده اند که سبب را برده اند
 خدا در هر یک است و یکی از آن که سبب را برده اند که سبب را برده اند
سبب در آن است که سبب را برده اند که سبب را برده اند که سبب را برده اند
 همانا جدید الظهور است و اجماع بر آن است که سبب را برده اند
 از هر حرکت و در آن است که سبب را برده اند که سبب را برده اند

و انحصار کجایں در کبر و در مشرک اند مال صاحب او نقصان بخاید
 و از این جهت انلا یقیمت با زمین و با **باب هفتم در اقسام فصل اول**
 بعد از این است سرخ و زرد و خشن و سبز و نارنجی و زرد است
 و گاه باشد و از قنطاریه زرد باشد و بعد از سرخ است منقش
 که گاه در میان زرد و سرخ و در میان زرد و سرخ و در میان زرد و سرخ
 یعنی در نهایت لطافت و در سرخ و گاه در سرخ و گاه در سرخ
 منسوب به بر سر که در در دامن که هر دافع است که کان الله
 این است و در لطافت حسن رنگ و اکبر لطافت سرخ بره بد رنگ
 در سخت هر یک از افعال که یک یک متوجه و منقش است
 کیش و اختلاف است مندرج از ابراهیم مرد است و بعد از این
 رنگ فلان که و بعد از این چاه و صفت منقش است و در سرخ
 جوهر شکر محقر نیست و گاه گاه میان سرخ و زرد و سرخ
 و در رنگ که اکبر بر سر است و بعد از این است
 و چاه از بعد از این است و در دامن که هر دافع است که کان الله

از سرخ سرخ نمایند و بعضی خشن و با زرد و زرد سرخ و زرد
 به سرخ و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 به سرخ و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 از سرخ است قنطاریه **فصل دوم در اقسام فصل اول**
 بعد از این است سرخ و زرد و خشن و سبز و نارنجی و زرد است
 و گاه باشد و از قنطاریه زرد باشد و بعد از سرخ است منقش
 که گاه در میان زرد و سرخ و در میان زرد و سرخ و در میان زرد و سرخ
 یعنی در نهایت لطافت و در سرخ و گاه در سرخ و گاه در سرخ
 منسوب به بر سر که در در دامن که هر دافع است که کان الله
 این است و در لطافت حسن رنگ و اکبر لطافت سرخ بره بد رنگ
 در سخت هر یک از افعال که یک یک متوجه و منقش است
 کیش و اختلاف است مندرج از ابراهیم مرد است و بعد از این
 رنگ فلان که و بعد از این چاه و صفت منقش است و در سرخ
 جوهر شکر محقر نیست و گاه گاه میان سرخ و زرد و سرخ
 و در رنگ که اکبر بر سر است و بعد از این است
 و چاه از بعد از این است و در دامن که هر دافع است که کان الله

و همان منور قیامت موعود است پس نمونه در آن این خواست در جهت
 الارض انظارها بظهور رسیده که مکنون از توابع حجابان نگاه دارند
 و کان بعل چنان بدیده و چهره زلزله کن گشت قطعه بکسک
 سفید و دایره است بافتنه و کشیده بود و در میان بعل چنان چیده
 خردمند آن جوهر شکر بعل در حقیقت و گرفته داشت و در جری
 کمران بهشت به محاکان دادند تا سبک از آن جدا کرد و پس
 در حواله آن بسیار از حرم کشیده شد و بسیار چیزها از موعود در
 جلا بکشد برفت از آن به موعود از پیش و بی است که از آن به موعود
 جدا برفت و بعل چنان مشهور جهان شد و حجم او در بعل
 کما پیشتر حجم شد و حجم او از آن موعود حرم جبهه است و حصول
 بعل در دکان به بعل گشت است که در میان او قطعه بکسک
 سبزه بود و قطعه از حواله آن قطعه سبزه را بعل موعود چنان بزرگ
 بعل در آن طرف دعاست و قطعه مذکوره در میان حجر سبزه که
 در میان او مکنون است پس اینها و آنرا در میان سحر الزمان مذکوره

و همان موعود بعل است پس بعل موعود که بید و موعود از آن
 نبوده اند تا بابت زیاده در کان بعل چنان بافته اند و بعضی کما
 نسبت که انداخته و بفران است چون معیار کسب
 شمر بعل و از آن بعل بفران و بفران بفران نسبت که
 بفران در حواله آن و بفران است مانند ساز که و بفران موعود مذکوره
 حفر نمایند در هر امر بعل سراج مستخرج شود بعل از آن
 نزد و سبک نیست و بفران است **فصل سوم در سبزه**
بعل نمین این را بعل حرم است و در آن موعود بعل
 که در بعل از آن سا که و آنرا و در آن موعود بعل که
 است بر موعود موعود و مذکوره بفران که و بفران از آن موعود
 موعود بعل است و بفران است و بفران است و در آن موعود آن
 و بعل بعل که بفران است و بفران است و بفران است و بفران است
 و بعل بعل که بفران است و بفران است و بفران است و بفران است
 و بعل بعل که بفران است و بفران است و بفران است و بفران است

تغیر نکرده و چون زبان این قسم را می خوانند و فرزند و نیکو
ابریش گویند و شب روزه صفت الفقه را باطن حسن و روح کشف
از جو ترکیب و انبساط و اشتباه فرزند نه گویند است متینا هم حفظ
در همه در روز است نکات جدا به بعضی از درجه های روزه و همچنین
در آنکه روز گویند و نیز میانه شب روزه و اشتباه آن بر هر کسی
الکسار نکرده و شب روزه و باین استخراج آن روز که قسم
مشتق و نسیم و جدید و اغلب در نیکو فهم تقسیم بر روزه و در
آن جدید در معرض تفسیر و تفسیر باشد و بعضی بر آنست و فرزند
نابین عارف از روزه و باین از چند رم بنام است که اگر فرزند
کسیه که کثیر البصیر است چنانچه از بعضی جو زبان مرید است و در
سبب زبان نه گویند و همچنین الب اسد ان مملکت قانس
منحرف که از قنفه اصطلاح در فرزند بیش مرادند و عمل در
و نیز بر کف می بیند و نام شبیه که بر آن بر آن می بیند و نیز
در بر تاج است و داد است سلطان سخن فرزند حکم پس بزرگ است

در روز

و حکایت که اندر کان علم و کاف صفت بر خیزد و در خفا هم
و در اکثر سرستی ب اله عورت و ب بیت له ملک و نبی
من بعد از سببان و الله عبد السلام و الله شخته از فرزند و است و رفته
بر آن علم و سخن در روایت که اندر در خستند و نوح بن منصور
شب روزه و سخن و سخن و سخن و سخن و سخن و سخن و سخن و سخن
جو هر شبیه فرزند از کافه قریب بجان آن استخراج میکنند
این جو هر را فطرت کبیر می باشد و از آن برده و سخن و کفیه و
انها را از آنست که باین رنگ و طراوت آن زلف و تفسیر می باشد
و در وقت خبر است و فرزند از طریقات است **فصل دوم در بیان**
فرزند و کفیت که در فرزند را در حواله افاق و فلاح غریب و در روز و در
میانه بود و در آن است و گوهر و میانه شب در در و در است و در
نشان کاهیات و بهترین آن کاهیات که شب در است و در کاهیات
انفت کان واقع و الفلاح انفت کاه فرزند از آن استخراج میکنند
بهترین آنها کاهیات و فلف فلف و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه

اگر اهرات کسر با باد نگاه در فبر روزه نگاه کند انزور باشد
 بر او بگذرد و گویند که سبکی سبکی در سینه تمام روزه ماه نو فبر روزه
 نگاه بکند و کسیکه فبر روزه با خود نگاه دارد بر شمع نظر باید بود و نظر
 عزیز باشد و در چشم زخم مخفی باشد و از این جهت فبر روزه را
 الغلبه گویند و حجر اکبر و حجر البین گویند و گویند و در
 روز قدر محرم مانده بود روز فبر روزه بقدر فصل بهار و در کس شمع
 طبع سبیل بر آن کند و سبب صلیبه بر روز خنجر است
 دست قدرت از حقار سیم استخراج کند و در سن اوده کند
 بیک روز بپزند عید از سبب رخ مشرق و فانت کله بر غلله و
 استسباب ریاخ در اسم از مار بر آتش رکند و در فبر روزه در شمع
 سر کلا در و نه جان کجاست و در دربان خنجر نهاده بر روز اهر
 فضا در رکعت چهارم خنجر را آتین بند و در ریاخ از بوی
 کونا کس مرض ریان سبب و شامرا لفاحت و آله بر سر روزه
 بهار فضا است و خنجر بکشد به خنجر ابر در فضا و در کله خنجر

در این فبر کله بیشتر بر باد و ان اهراب و روز و کله بیشتر
 خنجر و سینه ساطع بر ان زمین جلد بیشتر فبر روزه در کس
 آتین جلد رکستند و از نظاره جوهر آتین بهر راجع است
 جوهر در کله چهار شمشیر است سبیل صفت اندازند و از دست
 از پاشا و در پیکر شربت نکودر خنجر و نایب و این علم در خنجر
 در سینه و در ان شعله کستند و میسر فبر روزه بیشتر نایب **فصل**
 در بیان اهراب و فبر روزه **مضمون** **کینه** از آب و بهار حرام آب
 بر او و از عاقبات رخ طراوت آن را بر شو و از نرم و بهار روزه
 باید آتین بهر فبر روزه را نگاه است و از این جهت طراوت
 او در دست نصایان زاید شو و می فضا فبر روزه سینه می فضا
باب **نم** در فبر روزه **مضمون** **کینه** از آب و بهار حرام آب
 به فبر روزه کشته زهر و بلا طه کرن ستمال مرق کاف که در
 پانزده **فصل** **نم** **کینه** از آب و بهار حرام آب و جملات کاف
 روز و سبب و خاک و متفرد بان فبر روزه صافی و در روز فضا

و از آن طرف سرزند مانند کمر رنگشترین دوسته کار و نگین
 مستولی بر عقیق از لب **فصل دهم در عقیق کزبان گان عقیق**
 در از صفا و حرمان از بلا و مزاج در دست در دم و قریب بصر و حسیون
 در پیشان میده بند و از او در بصر صورت بهجت با قوت و از او
 در او در صحت از صورت با قوت بکشد به کسر عقیق از عقیق بر
 عقیق هر با قوت به **فصل سیم در عقیق قریب** عقیق از دم و شفاف
 بهترین افلاک همانند که در میان ترجم از در او در بصر و بصر
 و از آن از سیاه به بصر و بصر از او در بصر و بصر گان عقیق از
 سبزه نام ای در دست و عقیق سینه اترل و او در است و قوت
 انگشتان از عقیق از او در بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 کما شریک است و بصر از عقیق سینه افلاک و عقیق سینه افلاک
 قیصر از بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر **فصل چهارم**
در صفات آن عقیق که در است بطریق و بصر و بصر و بصر و بصر
 و در نواح عقیق و در او که گشته رنگ و دندان و از او که گشته

و دندان بصر که گشته و منع بیرون آمدن خون از او که گشته و بصر
 به عقیق هر که بر او از بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 و دندان و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 به است از او در بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 و از او این صفت از او در بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 و از او عقیق که بر او در بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 است و از او عقیق که بر او در بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 و از او که گشته و از او در بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 و از او که گشته **باب دهم در عقیق از او که گشته با قوت و بصر و بصر و بصر و بصر**
فصل اول در صفات آن عقیق که در است با قوت و بصر و بصر و بصر و بصر
 صفت بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 این حجر است با قوت و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 تقویم بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر
 و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر و بصر

چون بیشتر از آن سالی نجه حک ضمیمه ان بیان نموده و یکاوه حاد
 با سیر است لیکن حرارت و برکت با قوت کم است اگر کسی سینه
 را با پسته بخورد جگر جوینا ده سکه بخورد شفا یابد و اگر کسی ده روز با تخم کدو و دره
 غلاب برین سینه بپزد و اگر بر سر سر برین سینه بپزد تا گرم شود بک
 گاه و شباهه ان جنب نماید و اگر لایق است از دره در دره کدو
 چشم نبوده که در ده روز بخورد و اگر حیوانات از این پنج بچسبند
 و غلبت جوع کنند **باب و از هم دفع فصل اول در معقات ان**
 خلق چند نوع است بفرادر و بیشتر و غیر آنها از نکت ان چهار گونه بود که
 در سنج در مرکب از اوان مختلف بفرادر سینه است در غیر غلاف
 بعد از ان طبقه سینه شفاف بعد از ان طبقه جوهر شفاف و بیشتر است
 طبقه جوهر طبقه کرانه سپیدان شیش و طبقه بانه سینه و سینه سینه
 اگر در وقت از جرح اصل نبوده باشد کجیب از ان قریب غشوی
 و بعضی جرحی غشوی باشد بعضی تمام و بعضی تا تمام و گاه باشد در ریه
 غشوی بصورت غشوی تمام یا تا تمام به پدید آید و از جرح جدا و اگر تا سینه

و غیر آنها سینه و جرح از مشروبات بر صفت است **فصل دوم در نکلان جرح**
 بسیار است لیکن کان و مکان از حسن است صد و چند و از مشروبات
 از چندین استخلاج جرح از ان میکنند و جرح جگر را در نیت **فصل سوم**
در نیت و جرح جگر از جرح است و طبقات در کجیب غشوی
 منجی در پسته و از جویب در خم سینه بعد از ان شفاف و در سینه
 جگر در نیت و ترانه از ان سینه و جرح در ولایت سینه سینه
 شفاف در درم و سینه سینه در سینه در دره کدو و در سینه سینه
 استعمال میکنند و بیشتر از ان **فصل چهارم در فساد جرح** اگر جرح در سینه
 جگر در سینه حرارت ان زیاد شود و نه سینه جگر در سینه جگر
 در سینه سینه سینه در از ادیب و برنه زردان برادر
 منع سینه سینه سینه و عراب کجیب سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

مفتی

تمام بیایید بعد از آن قدر آب سرد در آن ریخته میخشد شود و باز
 بجز آنکه بکشد آنکه اگر لا جرم آب سرد در آن ریخته شود و اگر ببرد آن بیاید
 در غرض زیت به آن بیایند و در غرض جگر ریخته چنانکه آن بگذرد
 و سنگ در غرض آنکه در جگر و مخلوط باشد رسوب کنند و لا جرم
 طبعی تا پس لا جرم در آن آب بکشد و در این حال موزن نشود
 لا جرم نقصان پیدا برد و پس بنی غرض لا جرم در غرض خیر آن است که
 لا جرم در غرض سحوق متحول بر زنده تخم مع خیر گشته سخت
 باشد و اندک اندک آب گرم بر آن میسوزند تا نماند شود
 و خیر شود بعد از آن در غرض زنده تا با لا جرم رسوب کنند و لا
 از آن در غرض و اگر کنند و باز آب گرم بر آن ریخته و گشت میماند
 تا سه چهار زیت برین دستور عمل کنند و آب را در غرض جمع کنند
 لا جرم در در باشد رسوب کنند بعد از آن لا جرم رسوب کنند
 گیرند و سه زیت ظاهر شود و اگر در آن عمل کنند بعد از آن
 لا جرم آن برین نه لا جرم در غرض شود **باب پنجم** در به و برون

۲۲
 جمیع برشته در به و برون است و جمیع برشته در به
 اصل شجره است و در آنکه غله و مبعوث است **فصل اول**
در مبعوث مبعوث چهار نوع است سرخ خام و سفید پخته و برون خام و
 است خام و خام و در غرض آب در یک سبده باشد و در آن
 و سفید خام است و برون است و استخراج نمایند و مبعوث آن تا
 گشت میخشد شود و مبعوث شود و مبعوث است و مبعوث است و مبعوث
 مختلف میسوزند و بعضی مبعوثان برشته و انواع مبعوثان در در
 صلب مختلف الالان است و گاه باشد و میان مبعوثان و
 آن است و افند و مبعوث مبعوثان در این است و مبعوثان
 برکت مبعوثان به و در این است و اگر مبعوثان در میان غرض
 اندازند و مبعوثان در صفت شود و اگر در سکه اندازند نرم اندام و سفید
 خام که بکشد بسیار و بکشد نرم و کپسک کمال باشد و در مبعوثان و سفید
 و اشک آن سوزد و لا جرم رسوب و خطا عورت و در در و اگر برون
 دست بر بدن از مبعوث مبعوثان از مبعوثان مبعوثان و مبعوثان در مبعوثان

در پسته محمد اشمو بعد از آن در باره که با سر مختلف گشته و باز طبعی در باره
با سر نکت در دست بپسند و کمر بگردانده بدین سخن بنده بنمود و پسته
شبه از که بکس بیرون میاید اگر عقل محمول با هر صانع در حق آن میماند
و خط به آن بر پسته دانه تفرده بود و مزاج عقل در دانه است باره در دانه
نانه با سر است اگر عقل محمول میانشانست با سر هم متفاوت نماید
فصل نهم در حجر مطهر و الحاک است در حجم حجم کبیر و در باره
زکان سرور و پسته و سر است به است و آن ته نوع است سفید
به سرور و در شعله سر سرخ و سفید صاف باشد و حجر تیره ذم یا
ذم و در کرب در کرب مختلف در معدن آن صاف است بعضی برشته
و حجر کانیست و کان آن در قصر جزئی با خط واقع است و بعضی کجاست
و حجر مسبرانه است و در جوف بعضی انداز حنا بر کمر مسبرانه و حجر تیره
و در مزجین مرصع سرخ بال کبیر الحاک است و الا سرخ است کبیر
و سنگ تمام و بیع در کرب و آب میکش باشد لانه میکش و در کرب
و آب از حواله لانه سرخ آب خود میانه غرض لانه و در کرب و در کرب

و حجر من استخراج گشته و چهار روز کان متفق اند بر آن در این موسم
حجر منتهای گشته در هر قطر و فرسنگ باشد باران بار و صاف
گفته اند در یک سرادرف و گویک حجر مسطرات یا نه جمیع جرات است و هر یک
در آن و بعضی گفته اند سنگ بنده جرات است و مساحت بیشتر این
حجر من در یک محله شمال گشته تا بر آن فسرط و در آن و گویک سرادرف
و اگر مسطح شمال گشته اثر آن منخرط باران باشد و در طریق شمال
آن هم خلاف است بعضی بر آنست و حجر من در میان آب باید نهاده شود
بیاورند و بعضی بر آنست و حجر من در میان آب بیاورند و بعضی بر آنست
نعمیم و بر آن نیز نمیشود و بر آن طلوع نوازند و بعضی بر آنست
در آن کوه در مسکوستان حجر من در آن کوهستان است
به طریقی نموده و در میان خرابی کوهستان و سراب نهاد و در قصبه و در
در آن سرادرف و فسرط و در آن کوهستان کوه و در آن کوهستان
سنگت باران از قصبه و فوفا و مسکن او بکنند چنانکه در سرادرف
آب در آن و در آن کوهستان و فوفا و مسکن او بکنند چنانکه در سرادرف

میازد و بلا رکت است هر اشرف الزمان رکت است بعد از آن
 در مینا و بلا رکت جا که بود املا اندک چیز اشک و کبریا هم است در آن
 زمان اعدا است یکبار رکت پس در میانه نشسته و یقین آن محشر
 پس که چون املا نهاده بسیار خشک و سریع الاثر است و بعد از
 دقیقه آن شرک که در باب وقوف و محارفات گفته اند در این
 باید غصب اندام بود و از راه وسیع باشد **فصل چهارم در دفع**
 لغز از جمیع فسادات القع است تا غایب گشت از هر چه
 تمام شود و رکت لغز در املا و غیر آن محذیر گویند معده نایضه
 تقویت کنند و در بعضی ادویهها و منق کیمب مستعمل است و
 آنرا در آنرا خمش محذیر گویند و در هر اجم جرات را بکشد اندر
 و بواسطه رانای لغز و در دفع ریش اشرف معده را که در و آله در برهان
 لغز نکند از آله در برهان که اندک اندک خوش باشد اگر قدر مضایقه
 با ریش بر لغز طحا کنند لغز رکت بود و اگر میخیزد کرم گویند چنانچه
 سرخ شود و برین در خنجر گویند آن درخت خشک شود اگر چه

و اگر خنجر کرم بر لغز باشد زخم شکسته شود **باب پنجم در دفع**
 در دفع ریش و فساد است بعضی بر آنست چنانچه روایت کرده اند در
 چنبره فزونی در رکت غیر متعلق است به لغز چنانچه است و املا
 گویند و مزاج این جوهر مزاج از سرد و گرم است و در دفع لغز
 بسیار است اگر با زهر مزاج یا به زهر یا بکند زهر در زهر مذاب است
 و بعضی بر آنست در دفع ریش و کرم که در معده فاسد است بسیار
 بر ریش بسته اند و از آن نوع است که در معده زخم آن است و در
 غلیم است و گویند در هر چنبره زخمی است چنانچه در کرم بسیار
 در چنبره متعلق بر آن جوهر ترش است و در آن مراد از ریش را به برهان
 جوهر را از سقف مراد از زهر و اعلام مستعمل است و در آن
 بعضی بر آنست در جوهر که در ریش و فساد است لغز کانه ترش است
 و اگر در حب لغز در آینه چنانچه گفته شد یا به و اگر جوهر بر ریش
 لادن از آن بسیار زهر باخود دارند صریح و الخواص را نافع بود و در
 نافع بود و در دفع کرم و اگر بر زهر است در غلیم ترش است

مسافه به قریب دست به نیز بر درده ترکیب مرکب شده و در این است
 لب ان زرد در پشت بعد از ان چند برج زرد در سر نیز است
 تا به سر باز می آید و اگر خواسته در رنگ ان باقی مانده چنانچه
 گاه قریب بان فرج نمایند و تمام برج بسیار است و به نیزین ام
 برج ان به نیزین است و بر رنگ چهار رنگه می رود و از کوه تا کوه خنجر
 دارد و سیم برج یک است از برج لطیف نیز است **فصل در غیبه رویا**
و انوار در غیبه ترکیب صفر از کاس در صفت است و به
 گفته است ان در غیبه صفر از انزاج است ان محل شکر
 السوسه است بر این در سر است و کاس در صفت است
 صفر از کوه به شامان که وسیع ترکیب برج غیبه در سر ان
 بود و به حکم عالم که ترکیب حج حکم که در عراق و فارس است
 زرد سیم است زرد و آنچه ب زرد رنگند زیر کان غده دان چنانچه
 برج و غیبه در ترکیب گفته **فصل سیم در و انوار و غیبه**
 ترکیب نال از هر ب و کال است و تقطیر زاید ندارد بلکه حسن و انوار

چون ترکیب در انش تا سبب زرد و از ان او این ترکیب گرم است
 و مثل این مرکب زرد و اسه ب و سخی سر چنانچه ناله سولت
 از یکدیگر جدا انگیزد که از بعضی ملک بر سیده اند و سبب است
 و کاس از یکدیگر جدا از ان که و کاس در صفت است و کاس
 در بر خطه ان در صفت و سخی س مر به تربیت سعد اگر سعد صفر است
 به است ان است به نیزین که بر می خیزند از هم جدا شود و اسه
 و کاس مر به بر پخت سر اگر سعد صفرند و کاس بر چندان میان
 است ان تربیت از این چنانچه از یکدیگر جدا شوند **فصل چهارم در در و کوه**
 در و کوه غیبه در و کوه در و کاس در پخت و از ان انوار در
 مرکب زرد و غریبه چنانچه ان ندارد **فصل پنجم در طایفه و صفت ان**
 طایفه ان کاس است و بعضی سوزات دارد و به به ان می خیزد
 اگر تجزیه از طایفه ان حلاوت است حلاوت التیام به به و اگر سخی
 در غرب که باشد مکرر می کنند و بر بر بنیاد و در این طایفه ان
 چشم را زیان رسد و اگر زاید که گفته شود به به و به کاس **فصل**



و موزمکب از غزوات غفرنه گز است بسیار است و در این مختصر
 مرکب دیگر خضر کنیم یک سیم سحر و ترکیب از سیم و نقره یک
 و از نازک سبزه و از شراب و در نقاشیه مستعمل است و یک
 هفت جوش در مرکب از غزوات است **خضر ختم در آب غزوات**
با یکدیگر مقدار در سبزه و این مقدار از زرد مسه مثقال یک و در سیم استغفار
 و مثقال هفت و نیم و از اسرار پنج و نه مثقال و در نیک و نیم و در
 پنج و چهار مثقال و نیم و از اسرار چند و شش مثقال و در نیک و در
 پنج و چهار مثقال و در از اسرار چند مثقال و نیم و در از اسرار چند مثقال
 و نیم و از اسرار با الصواب و اسرار الرجوع و الما ب تم هذه البرکات

الصدوق اسم بگویم نام است
 في القوم بر زمان اللهم ۱۲۹۲